

# نشست جامعیت علمی و عملی حاج ملاهادی سبزواری

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

دانشگاه شهید مطهری واحد خواهران مشهد

۱۴۰۰/۱۲/۰۸ هجری شمسی

۱۴۴۳/۰۷/۲۵ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ.»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا حَسَنٍ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَا بَابَ الْحَوَائِجِ إِلَى اللَّهِ وَرَحْمَةً اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ؛»

شهادت باب الحوائج الی الله حضرت موسی بن جعفر (سلام الله علیه) را به عزیزان تسلیت عرض می کنم.

«لَذِينَ دَهَبَتْكَ الرَّزَايَا وَالذَّهْرُ عَيْشَكَ نَكَدًا»

«بِكَأْظَمِ الْغَيْظِ مُوسَى وَبِالْجَوَادِ مُحَمَّدًا»

سالروز بزرگداشت حکیم متاله، جامع المنقول و المعقول و المشهود، مرحوم آیت الحق حاج مولی هادی سبزواری است.

بدین مناسبت مطالبی را خدمت عزیزان خود عرض می کنم. ابتدا اشارتی به زندگی نامه مرحوم حاجی داشته باشیم و سپس به اصل بحث پردازیم؛

مرحوم سبزواری در سال ۱۲۱۲ {هجری قمری} در سبزواری از پدری به نام میرزا مهدی تاجر و مادری به نام زینت الحاجیه به دنیا آمد. هشت سالگی به مکتب رفت و تا پایان ۷۷ سالگی، قریب به هفتاد سال، از علم اندوزی و علم آموزی دست نکشید. متأسفانه در سال ۱۲۲۰ {هجری قمری}، پدر را از دست داد و سرپرستی وی به دست عمه زاده اش مرحوم ملاحسین سبزواری قرار گرفت که شاید بهتر از پدر این کودک نونهال را مدیریت کرد.

مرحوم ملاحسین سبزواری، مرحوم حاجی {ملا هادی سبزواری} را که نوجوان و کودکی بیش نبود، به مشهد برد و ده سال در مشهد به تحصیل وی پرداختند و چون مرحوم حاج هادی سبزواری عاشق حکمت بود و به تعبیر خودش حوزه مشهد را به علوم حکمی در آن زمان رغبتی نبود، در سن بیست سالگی به اصفهان هجرت و در دروس پر رونق اصفهان شرکت کرد. نزد اساتیدی در منقول همچون حاج شیخ محمدتقی صاحب هدایه المسترشدین (بهترین شرح بر معالم)، حاج محمدابراهیم کلباسی صاحب إشارات الأصول، مرحوم ملاعلی نوری و مرحوم ملا اسماعیل کوشکی به شاگردی پرداخت.

در میان این اساتید به مرحوم ملا اسماعیل کوشکی عشق می ورزید. در پی هجرت مرحوم کوشکی به تهران مرحوم حاجی نیز به مشهد مقدس بازگشت و ده سال در مدرسه حاج حسن به تدریس مشغول شد. در سال ۱۲۵۰ {هجری قمری}، در اوج جوانی عازم حج شد. در بازگشت، چون به دلیل فوت فتحعلی شاه راهها ناامن بود، یک سال در کرمان اقامت کرد که این یک سال در حقیقت دوره ای اوج ریاضت های عرفانی مرحوم حاجی است و چون دو همسر او فوت کرده بودند با دختر خادم مدرسه ازدواج کرد و این ازدواج سوم مرحوم حاجی

بود. پس از مدتی از کرمان به مشهد بازگشت و ده سال دیگر در مشهد مقدس به تدریس پرداخت. اما اوج کارهای علمی و تربیتی مرحوم حاجی در ۲۷ سال آخر عمر او است که به مولد خود یعنی سبزواری برگشت و بزرگ‌ترین، اولین و قوی‌ترین مدرسه‌ی حکمی را در سبزواری تأسیس کرد به گونه‌ای که امروزه در تاریخ نوشتند که حتی گروهی از پاکستان، هندوستان و کشورهای مختلف غیر از نقاط ایران به سبزواری می‌آمدند و از حاجی درس می‌گرفتند. متأسفانه، حاجی در ۲۸ ذیحجه ۱۲۸۹ {هجری قمری} در سن ۷۷ سالگی در سبزواری وفات کرد؛ وفات او هم به گونه‌ای ناشی از شدت جلوات الهی بود که داستانی دارد و در ملک شخصی خودش که الان مرقد او است دفن شد. بزرگی مرحوم حاجی را ما از بزرگی شاگردان، اساتید و آثار او می‌فهمیم. شاگردان او فراوانند به سه شاگرد من اشاره می‌کنم؛

۱. شیخ انصاری، شیخ انصاری دو سال در مدرسه‌ی حاج حسن مشهد خدمت مرحوم حاجی شاگردی کرده است؛

۲. آخوند خراسانی، یک سال در سبزواری شاگرد مرحوم حاجی بوده است؛

۳. ملا حسینقلی همدانی اعلی‌الله‌مقامه که اگر همین یک شاگرد در زمره شاگردان مرحوم حاجی می‌بود «گفتی لَهُ فخرًا و شرفًا».

چه اینکه آثار او هم نشانگر بزرگی او است که به این آثار می‌پردازیم؛ یک زندگی‌نامه اجمالی و به یک معنا سال‌شماری از زندگی مرحوم حاجی سبزواری بیان شد. همان‌گونه که در صدر سخنان گفتم مرحوم حاجی جامع المنقول و المعقول و المشهود است. جامع‌تر از این تعبیری که اکنون عرض کردیم در تعابیر حوزوی نداریم. بعضی‌ها فقط منقول کار کردند، بعضی‌ها فقط معقول کار کردند، بعضی‌ها جامع معقول و منقول هستند و بعضی جامع معقول و منقول و مشهود هستند؛ یعنی هم اهل سیروسلوک و عرفان عملی‌اند، هم اهل علم و دانش. در علم و دانش هم اهل معقول؛ حکمت، منطق، عرفان نظری، کلام و هم اهل منقول؛ فقه، اصول، ادبیات، تفسیر هستند. مرحوم حاجی سبزواری جامع المنقول و المعقول و المشهود است؛ پس ما این سه بحث را باید جدا جدا بررسی کنیم. یعنی معقول، منقول و مشهود وی؛

چون حاجی مشهورند به معقول و حکیم سبزواری نام گرفته‌اند ما نیز از معقول شروع می‌کنیم. نکته اول اینکه تسلط بر حکمت صدرایی که رشته تخصصی و فوق تخصصی مرحوم حاجی است نباید ما را به این خطا بیندازد که خیال کنیم حاجی در حکمت مشاء یا حکمت اشراق تسلطی ندارد. هرگز چنین نیست؛ چرا؟ چون اولاً بخش‌های بسیاری از حکمت صدرایی ناظر به حکمت مشاء و اشراق است، به گونه‌ای که حکمت صدرایی در حکم حاشیه‌ای بر آنها اجمالاً یا تفصیلاً تلقی می‌شود. گاه این حاشیه اجمالی است و گاه تفصیلی است؛ پس معنا ندارد کسی حکیم صدرایی باشد؛ اما در حکمت اشراق و حکمت مشاء تبخیری نداشته باشد.

ثانیاً خود ملاصدرا آثاری در حکمت مشاء و حکمت اشراق دارد. ملاصدرا حاشیه‌ای دارد که در حقیقت شرح مفصلی است بر الهیات شفا به نام "هدایه اثیریة" که در حکمت مشاء است و حاشیه مفصلی دارد که در حقیقت شرح است بر حکمت اشراق حتی در بحث منطق؛ پس معنا ندارد کسی بخواهد در حکمت صدرایی مسلط و متبحر باشد، اما در دو حکمت مشاء و اشراق تبخیری نداشته باشد. چرا؟ چون باید بر همه آثار صدرا تسلط داشته باشد و بخشی از آثار صدرا آثاری است که مربوط به حکمت اشراق یا حکمت مشاء است.

ثالثاً، بدون شک اگر کسی در حکمت مجتهد است، باید در مسائل اجتهاداً اظهار نظر کند و اجتهاد جز با مقایسه اقوال، آراء و ادله ممکن نیست؛ پس اگر کسی حکمت مشاء و اشراق را نداند حتی در حکمت صدرایی نمی‌تواند مجتهد باشد.

لذا بر این اساس مرحوم حاجی سبزواری بدون شک در حکمت اسلامی شاخه‌های مشاء، اشراق و حکمت متعالیه متبحر است {این نکته اولی بود که بیان شد}. نکته دوم، ما برای حکمت‌دانی و حکمت‌خوانی شش مرحله در نظر می‌گیریم؛ پنج مرحله از این مراحل شش‌گانه را حاجی طی کرده است.

۱. مرحله اول آشنایی؛
۲. مرحله دوم فهم؛
۳. مرحله سوم هضم؛
۴. مرحله چهارم اجتهاد متجزی؛
۵. مرحله پنجم اجتهاد مطلق؛
۶. {تأسیس سیستم فلسفی نوین}.

بدون شک حاجی پنج مرحله اول را طی کرده است. با حکمت آشنا شده، حکمت را خوب فهم کرده، هضم کرده، اجتهاد متجزی پیدا کرده بعد هم اجتهاد مطلق پیدا کرده است؛ یعنی حاجی در تمام حکمت از بحث اشتراک معنوی وجود بگیرد تا بحث معاد جسمانی، در همه بخش‌های حکمت حاجی مجتهد است. مرحله ششمی نیز هست و آن تأسیس یک سیستم و مکتب نوین فلسفی است، در این زمینه حاجی البته مؤسس نیست و سر سفره حکمت صدرایی نشسته است.

نکته سوم، اینکه می‌گوییم سر سفره حکمت صدرایی نشسته، معنایش این نیست که چون ۹۹ درصد آرای جناب حاجی با جناب صدرالمآلهین یکی است؛ یعنی او مقلد است؛ خیر! اجتهاداً آرای صدر را در اکثر موارد پذیرفته است. ببینید مرحوم سید محمدتقی خوانساری و مرحوم اراکی در تمام فقه، آرای ایشان با یکدیگر یکی بود. در دو مسئله با هم اختلاف داشتند. این معنایش این نیست که آسید محمدتقی خوانساری فقیه و مجتهد نیست یا آقای اراکی فقیه و مجتهد نیست. در شاگردان آیت‌الله خوئی من دیده بودم کسانی بودند ۹۹ درصد آرای استاد را اجتهاداً پذیرفته بودند. جناب سبزواری مجتهد مطلق است که در اکثر آرا، قریب به ۹۹ درصد آرای حکمی با جناب صدرالمآلهین اتفاق نظر دارد.

نکته چهارم، بدون شک حاجی سبزواری در صدر مفسران حکمت صدرایی قرار دارد. یعنی حکمت صدرایی مفسرانی دارد. یکی از آن‌ها حاجی است و بهترین مفسر او است. نکته پنجم، لذا حاجی سبزواری حق عظیمی بر پسینیان خود دارد؛ چرا؟

چون قلم صدرالمآلهین سهل و ممتنع است. یعنی به‌ظاهر آسان می‌نماید لکن سخت و مشکل است و حاجی سبزواری رحمه‌الله‌علیه با شروح، حواشی، شروح مجزی و غیر مجزی این امتناع و این سهل ممتنع را تسهیل کرده است. به یک معنا قلم حاجی در بسیاری از کتاب‌های صدر در حکم خودآموز عمل می‌کند و شاید اگر قلم حاجی نبود بخشی از مطالب صدر را برای همیشه غیر مشروح می‌ماند.

نکته ششم، جناب حاجی سبزواری در پاره‌ای از مباحث با صدر مخالف دارد من جمله در بحث معاد جسمانی که ظاهراً نظر مرحوم آقا علی حکیم را می‌پذیرد، بحث اتحاد علم و عالم و معلوم، بحث برهان تضایف، بحث جواب به شبهه "چگونه ممکن است در وجود ذهنی ماهیت شیء در ذهن محفوظ باشد و در عین حال علم از مقوله کیف باشد؟"، بحث اتحاد ماده و صورت و در چند مسئله دیگر با مرحوم صدرالمآلهین اختلاف نظر دارد؛ ولی این معنایش این نیست که جناب حاجی سبزواری یک مکتب جدیدی ایجاد کرده است؛ خیر! سر سفره صدر نشسته است؛ ولی همه مطالب صدر را اجتهاداً پذیرفته است.

مطلب هفتم، از کارهایی که جناب حاجی در حکمت، منطق و بلکه در فقه انجام داد به نظم کشیدن اینها بود که در آن دوره برای طلاب حفظ راحت‌تر بوده و حفظ نظم و شعر خیلی راحت‌تر بوده است و لذا قواعد منطقی و فلسفی وارد شعر شد و بدین وسیله در ذهن طلاب نشست؛

### «إِنَّ الوجود عندنا أصیل دلیل من خالفنا علیل ۲»

البته به تعبیر شهید مطهری اشعار مرحوم حاجی در منظومه و به‌صورت کلی اشعار علمی وی اوج و حسیض دارد، گاه در اوج است و گاه در اوج نیست و می‌دانید جناب حاجی شاهکار آثارش منظومه است و منظومه در عنفوان شباب نوشته شده است. چقدر باید حکمت را درست فهمیده باشد و همچنین منطق را درست فهم کرده باشد تا این علم پیچیده را به شعر در بیاورد و این شعر مقبول بشود و امروزه نمی‌توانیم منظومه را به اعتبار شروح و حواشی آن کنار بگذاریم. آن قدر شروح و حواشی بر این کتاب نوشته شده است که قابل کنار گذاشتن به‌عنوان یک کتاب مرجع حتی به‌عنوان یک کتاب درسی نیست نظیر کتاب کفایه الأصول. ممکن است ما روزی کفایه الأصول

نخوانیم؛ اما کتاب کفایه الأصول آن قدر جا افتاد که صد و پنجاه شرح و حاشیه دارد و قهراً نمی شود شرح و حاشیه را مطالعه کرد و متن را نخواند و لذا کفایه الأصول خالد و ماندگار شد.

آثار فراوانی جناب حکیم سبزواری در حکمت دارد از بهترین آثار او، حواشی وی بر اسفار است؛ بسیار حواشی ممتع و پربهره‌ای است گرچه بر بخش جوهر و عرض حواشی نگاشته نشده است و ای کاش نگاشته می شد.

از بهترین کتاب‌های او، منظومه است که ابتدا اشعار را سروده، مقداری مغلق بوده به شرح پرداخته است و سپس دیده نکاتی است که در شرح قابل تبیین نیست، بر شرح خود حاشیه نوشته است البته بر بخش حکمت حاشیه نوشته شده است؛ ولی بر بخش منطق ظاهراً حواشی چندانی ندارد.

حواشی که بر شواهد الربوبیه دارد و کتاب‌های مستقلی که در بحث حکمت دارد از مرحوم حاجی سبزواری یک حکیم توانمند در نگارش ایجاد کرده است.

مطلب هشتم، می‌دانید شاگردان فراوانی از مرحوم حاجی در حکمت بهره علمی برده‌اند و خود را در حکمت وامدار حاجی دانسته‌اند. فهرست فراوانی از شاگردان حاجی که در حکمت به‌خصوص در سبزواری شاگردی مرحوم حاجی را کرده‌اند امروزه در دست ما هست. در این بخش به وصف جامع المعقول پرداختیم.

حال وصف جامع المنقول ایشان را بررسی می‌کنیم؛

مرحوم حاجی سبزواری اساتید کم‌نظیری در فقه و اصول داشته‌اند، مثل مرحوم کلباسی، مثل مرحوم صاحب هدایه المسترشدین و صاحب إشارات الأصول و این باعث شده که بدون شک مرحوم حاجی مجتهد در فقه و اصول است.

و اگر می‌خواست رشته فقه و اصول را ادامه دهد با آن ذهن نقاد و وقاد، بدون شک از هیچ مرجعی در زمانه خود کم نداشت.

۱. اول، نماد علوم منقول در حوزه‌های ما فقه است. مرحوم حاجی آثاری در فقه دارد. المقیاس فی المسائل الفقهیه که به نظم است، شرح نبراس که نبراس حاجی در فقه مشهور است.

۲. دوم، شاگردی در نزد بزرگان علم اصول و فقه، آن هم به مدت طولانی در اصفهان.

۳. سوم، حاجی به‌خصوص در مشهد در دوره‌هایی علاوه بر تدریس حکمت، تدریس فقه و اصول نیز داشته است و اصلاً مشهد به تعبیر حاجی خیلی رغبتی به حکمت نداشت و این نشانگر آن است که حاجی در ایامی که در مشهد بوده، بیشتر به منقول پرداخته است. چه اینکه یکی از علوم نقلی ادبیات است و مرحوم حاجی در ادبیات، هم تدریس و هم تألیف داشته است. حاجی در ادبیات عرب و در ادبیات فارسی مسلط است نظماً و نثرأً، در علم بدیع کتاب دارد. علم بدیع از علوم بلاغت است. یک کتاب به نام "الرحیق فی علم البدیع" و یک کتاب به نام "راح الافراح در علم بدیع" دارد. علاوه بر کتاب، قلم حاجی نشانگر آن است که در علوم ادبی تسلط دارد. اصلاً کشیدن مفاهیم سخت منطق و فلسفه و فقه به کلام عرب آن هم به صورت نظم جز از یک انسان متبحر در ادبیات سر نمی‌زند. دیدید در جای‌جای منظومه به برخی از وجوه ادبی در اشعار، در شرح منظومه اشاره می‌کند.

الحق اشعار فارسی مرحوم حاجی، گاه از برگ گل لطیف‌تر و از باران مصفا‌تر و از عطر خوشبو‌تر است. چه غزلیات او که عمده اشعار او غزلیات است، چه قصاید، چه رباعی‌ها و چه آن ساقی‌نامه‌ای که مرحوم علامه طباطبایی (ره) به آن عنایت داشتند.

استاد ما مرحوم علامه {آیت‌الله سید محمدحسین حسینی طهرانی (ره)} معتقد بودند در غزلیات حاجی خوب می‌سراید؛ ولی در ساقی‌نامه بهترین ساقی‌نامه فارسی را حاجی سروده است و بهترین خمیره را در عربی (که همان ساقی‌نامه است) ابن فارض مصری سروده است.

حال به سلوک عرفانی و وصف جامع المشهود می‌پردازیم و نکاتی را در این زمینه عرض می‌کنیم؛

۱. یکم، (من نقل به مضمون می‌کنم) خود مرحوم حاجی می‌گوید از آغاز طلبگی در انجام مستحبات، ترک مکروهات، اقامه تهجد شبانه عزمی راسخ داشتم و اکثر روزها را روزه بودم و نفس را با ریاضت عادت داده بودم.

۲. دوم، حاجی در کرمان در عزلت به سر برد. یک انسان جامع المعقول و المنقول و المشهود، به صورت ناشناس وارد مدرسه شد و مدت‌ها به‌عنوان خادم طلاب کارهای دم‌دستی کرد و بعد هم برای خود هیچ شأنی قائل نشد و دختر خادم را به‌عنوان زوجه انتخاب کرد و با خود به سبزواری برد.

۳. سوم، از اساتید صاحب‌نفسی به‌مانند ملا اسماعیل کوشکی، آخوند ملاعلی که اهل سلوک بودند، استفاده برد. آن‌قدر ارادت به ملا اسماعیل کوشکی داشت که وقتی ملا اسماعیل کوشکی منتقل شد به مدرسه سپهسالار تهران، مرحوم حاجی نیز در اصفهان دوام نیاورد و به مشهد بازگشتند.

۴. چهارم، در عرفان نظری تسلط خود را در جای‌جای تفسیر مبانی و مباحث ابن عربی به رخ کشید و نیز در شرح ابیات مثنوی، برخی از ابیات مثنوی را مرحوم حاجی به‌خوبی شرح کرده است. عرفان جناب مولوی در مثنوی برگرفته از عرفان محیی‌الدین ابن عربی است. هم در شرح آثار صدرا، آن جایی که به عرفانیات می‌رسد و هم در شرح ابیات مثنوی کاملاً نشان داده مرحوم حاجی به علم عرفان تسلط دارد و علم عرفان را خوب می‌فهمد.

۵. پنجم، در عرفان عملی، شرح اسماء‌الحسنی، اسرار‌الحکم، اسرار‌العباده و در دیوان اشعار دلدادگی وی به عرفان عملی مشهود است.

۶. ششم، بر فرض اگر تشکیکی کنیم در کمال حاجی که مرحوم علامه حسینی طهرانی (ره) و مرحوم آقای قاضی (ره) تشکیک داشتند، یعنی می‌فرمودند در این دنیا حاجی به کمال و تکمیل اسفار اربعه گویا نائل نشده؛ ولی در سلوک است و در سلوک سوزان او کسی تردید ندارد. این سلوک سوزان در اشعار، حالات و شاگردان او جلوه دارد.

مرحوم حاجی سبزواری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه به تعبیر مرحوم علامه حسینی طهرانی (ره) سلوکش از سلوک مرحوم ملاصدرا اُحلی، شیرین‌تر و گدازنده‌تر است و می‌فرمودند این از اشعار مرحوم ملاصدرا (ملاصدرا شعر زیاد ندارد)، مثلاً کتاب‌هایی که بود و از اشعار حاجی کاملاً مشهود و مشخص است؛ البته در کمال او شک داشتند!

در تشییع جنازه مرحوم حاجی وقتی جنازه او را از مدرسه بیرون آوردند، جمعیت همه‌جا را پرکرده بود، دو نفر از شاگردان حاجی از شدت بی‌اختیاری از بالای پشت‌بام خودشان را انداختند پایین و هر دو از دنیا رفتند.

مرحوم آقای قاضی فرموده بودند: «این علامت عدم کمال حاجی است؛ اگر حاجی انسان کامل بود شاگردانش را جوری تربیت نمی‌کرد که نتوانند عنان اختیار خود را کنترل کنند و بخواهند از بالای پشت‌بام به زمین بیفتند و از دنیا بروند.»

۷. هفتم، در زندگی مرحوم حاجی کرامات فراوانی نقل شده است، کراماتی که جز از یک سالک ثابت‌قدم سر نمی‌زند. بلکه از مرقد او کرامات فراوانی داریم که مکرر در مکرر حتی نزدیکان، دوستان و آشنایان نقل کردند. یک نکته از زندگی عرفانی مرحوم حاجی بگویم و این بحث را تمام کنم.

مرحوم حاجی آن‌قدر عظیم است و بزرگ که استاد ما حضرت آیت‌الله علامه حسن‌زاده آملی فرمودند: «من منظومه یا اسفار درس می‌گفتم (شک از طرف من است) به مناسبتی حرفی از طرف حاجی مطرح شد و من یک تعبیر نسبتاً تندی داشتم.» فرمودند: «حاجی شب آمد به سراغم (حالا در خواب بوده یا در مکاشفه) گوشی از ما بیچاند.» مرحوم علامه حسن‌زاده آملی اهل طنز بودند. فرمودند: «گوشی از ما بیچاند که هنوز درد می‌کند.» چون حضرت علامه حسن‌زاده آملی، خود اهل سلوک بودند و اهل سلوک توسط خدای متعال تأدیب می‌شوند برای اینکه صراطشان و سبیلشان مستقیم باشد، گوشی بیچانده می‌شود که چرا به یک سالک ثابت‌قدم و عالم عارف شیعی توهین کردی! به‌رحال مرحوم حاجی سبزواری جامع‌المنقول و المعقول و المشهود است.

برای حاجی ویژگی‌هایی یادداشت کردم پس این ویژگی‌ها را سریع قرائت کنم و یک یا دو نکته نیز بیان می‌کنم؛

۱. اولین ویژگی حاجی این است که متفانی در شخصیت و آثار صدرا المتألهین است، واقعاً متفانی است، واقعاً صدرا را دوست دارد و در مقابل عظمت مقام او کرنش می‌کند. چه اینکه علامه طباطبایی هم کرنش می‌کردند، مرحوم امام خمینی (ره) هم کرنش می‌کردند، شهید مطهری (ره) هم کرنش می‌کردند، حضرت آیت‌الله جوادی آملی و حضرت علامه حسن‌زاده آملی نیز کرنش می‌کنند و از این بالاتر میرداماد کرنش می‌کند و می‌سراید:

داده است به فضل تو خراج افلاطون

جاهت صدرا! گرفته باج از گردون

{در مسند تحقیق نیامد چون تو} یک سر ز گریبان طبیعت بیرون {۳}

۲. دوم، مرحوم حاج ملاهادی سبزواری مرید ملا اسماعیل کوشکی است؛
۳. سوم، حاجی سبزواری حساس است بر روی انحرافات و لذا در فهرست نوشته‌هایش می‌بینیم نوشته‌هایی دارد که دقیقاً مال این حساسیت بر روی این انحرافات فکری است مانند المحاکمات و المقاولات، نقد بر شیخ احمد بحرینی احصایی در رد رساله علم فیض کاشانی. یا المحاکمات فی الرد علی الشیخیه؛
۴. ویژگی چهارم، حاجی در صدد تقریب آرا تلاش دارد؛ خیلی دوست دارد همه‌ی آرای مختلف و نزاع‌ها را لفظی بداند و اینها را به یکدیگر ارجاع دهد؛
۵. پنجم، تأکید در پرداختن به علم الاسماء، کمتر داریم در دانشمندان به اهمیت علم الاسماء پی برده باشند؛ مرحوم آقای حاجی سبزواری به چیزی پرداخته که به تعبیر مرحوم قاضی: «بعد از علم توحید ما علمی برتر از علم الاسماء نداریم.»
۶. ششم، اهمیت به زبان فارسی در کنار زبان عربی. دانشمندانی داریم یک اثر فارسی ندارند ولی حاجی آثار فراوانی به فارسی دارد؛
۷. هفتم، بی‌اعتنایی عملی به شاهان و دربار. هیچ اعتنایی به ناصرالدین‌شاه قاجار نکرد، در عین اعتنای به آن‌ها به‌عنوان اینکه پادشاه کشور شیعه هستند؛ افرادی که با مقام معظم رهبری و مرحوم امام خمینی (ره) مخالفت می‌کردند، این مقدار شعور نداشتند ببینند چه مقدار دانشمندان ما به شاهان قاجار و شاهان صفویه به اعتبار اینکه اینها پادشاه کشور شیعه هستند، احترام می‌گذاشتند؛
- مقام معظم رهبری و مرحوم امام خمینی (ره) از اینها کمترند؟ فهم کجا رفته است؟ مرحوم حاجی اعتنای عملی به شاهان دربار نداشت؛ ولی به اعتبار رئیس کشور شیعه ملاحظاتی داشت؛
۸. هشتم، زهد شدید در عین دارا بودن اموال. پدر حاج ملاهادی سبزواری ثروتمند بود و مرحوم حاجی زمین و گاو داشت و اسباب عیش او کمابیش مهیا بود؛ ولی در عین حال زهد شدیدی داشت؛
۹. نهم، تأکید و سواس گونه بر حلال‌خواری. ایشان آبدوغ را بردند جلوی ناصرالدین‌شاه، فرمودند: «بخور! این نان حلال است، گندمش مال زمین خودم است، همه چیزش از آن خودم است، خودم با دسترنج خودم تحصیل کردم که شاه هم نتوانست بخورد، مقداری نان برداشت با خودش برد برای استشفاء»؛
۱۰. دهم، به دنبال وظیفه بودن و لذا مرحوم حاجی اصفهان رفته است که حج برود. آنجا که رسیده است دیده وظیفه‌اش حج نیست. گویا ایشان آن موقع مستطیع هم نبوده است، می‌خواستند همین‌طور حج مشرف بشود؛ چون انسان مستطیع که نمی‌تواند واجب را ترک کند. آن مقداری که پول‌وپله داشتند فروختند در اصفهان هشت سال اقامت کردند. حج ایشان بیست سال به تأخیر افتاد. چون وظیفه را این دیدند در اصفهان بمانند و تحصیل کنند؛
۱۱. یازدهم، رعایت ظرائف؛ ناصرالدین‌شاه به ایشان گفت: «آقا یک چیزی از ما بخواهید»، پاسخ دادند: «نمی‌خواهم»، گفت: «برای اطرافیان»، پاسخ دادند: «نمی‌خواهم». اصرار کرد، پاسخ دادند: «نمی‌خواهم». گفت: «شنیده‌ام شما زمینی دارید اجازه بدهید ما از این زمین شما مالیات نگیریم»، حاجی فرمود: «این زمین ما مثل سایر زمین‌ها در دفتر مالیات و دیوان ثبت شده است، اگر از من نگیری؛ چون مقدار مالیاتی که حاکمان شما باید از سبزواری بگیرند مشخص است از من نگیرید فشارش را به دیگران می‌آورند، شاید به یک یتیمی، به یک زن بیوه‌ای فشار بیاورند، خیر! من راضی نیستم»؛
۱۲. دوازدهم، پذیرش حق به‌محض فهمیدن؛ بدانید یک بحثی ما در فلسفه داریم که عرض منتقل می‌شود یا نه؟ فلاسفه می‌گویند انتقال عرض محال است. به حاجی گفتند: «یک دستگاه {عکاسی} آمده انتقال عرض می‌کند.» حاجی گفت: «ببینم»، عکسش را انداختند {به ایشان نشان دادند}. بلافاصله گفت: «این انتقال عرض نیست، اگر انتقال عرض بود می‌پذیرفتم؛ اما انتقال عرض نیست، مغالطه می‌کنید.» حق را می‌پذیرد اگر به حق برسد.

۱۳. سیزدهم، برنامه منظم در زندگی که به هیچ وجه تغییر نمی‌کند. امروزه برنامه حاجی برای ما مشخص است؛ نماز شب و تهجد، نماز صبح تا طلوع آفتاب ذکر می‌گفتند، می‌آمدند سه چهار ساعت تدریس داشتند، بر می‌گشتند تمدد اعصاب (و استراحتی) داشتند، نماز را به جماعت می‌خواندند، بعد از ظهر سراغ کشاورزی‌شان می‌رفتند و شبانگاه مطالعه داشتند؛

۱۴. چهاردهم، اصرار و تأکید بر پاسخگویی به سؤالات و شبهات؛

قریب به بیست تا از آثار و کتاب‌های حاجی کتاب‌هایی است که در مورد سؤال و جواب است. پرسش کردند جواب داده است. شبهه داشتند جواب داده است؛

۱۵. پانزدهم غیرت بر روی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) به ویژه بر روضه سالار شهیدان که در طول عمر حاجی ترک نشد؛

۱۶. شانزدهم، دستگیری از سالکان دل‌سوخته؛ حاجی شاگردانی دارد سالکان راه حق‌اند و دل‌سوخته هستند؛

۱۷. هفدهم، پرکاری کم‌نظیر علمی و عملی حاجی؛ هفتاد و هفت سال عمر کرده است، آثارش را ببینید، تدقیقاتش را ببینید. گستره کاری او را ببینید. نظم، نثر، فارسی، عربی، فقه، ادبیات، تفسیر، اسرار العباد، حکمت، منطق و عرفان چقدر یک وجود می‌تواند مبروک باشد!

۱۸. هجدهم، استغنائی نفسی حاجی که مثال‌زدنی است؛ بیان شد که هر چه ناصرالدین‌شاه اصرار کرد چیزی دریافت نکرد. ناصرالدین‌شاه رفت پانصد تومان آن موقع را فرستاد برای حاجی. همه این پانصد تومان را حاجی خرج کردند برای فقرای سادات طلاب و یک ریال را برای خودشان برنداشتند.

البته چون حاجی معصوم نیست، علی‌القاعده ملاحظاتی هم در زندگی حاجی هست که البته اینها از مقام حاجی نمی‌کاهد. حاجی در اوج است و ما باید این‌طور به او نگاه کنیم. از باب نمونه عرض می‌کنم؛

۱. اول، تعریفات حاجی از سلاطین گاهی رنگ مبالغه به خود می‌گیرد. در بعضی از آغاز کتاب‌هایش (این موارد وجود دارد) و به این (دلیل است که) بزرگان ما خوش‌نفس بودند، صاف بودند و از حقیقت دربار مطلع نبودند؛

۲. دوم، حاجی گاهی در تقریب آرا راه افراط را می‌پیماید؛ یعنی کلام فردی را به گونه‌ای تفسیر می‌کند و کلام نحله‌ای را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که ما می‌گوییم ظاهراً «مَمَّا لایرَضی به صاحبُه» است؛

۳. سوم، گاهی حاجی نقدی بر صدرها وارد می‌کند و رأیی اظهار می‌کند که همین رأی را به عنوان رأی نهایی خود صدرها در جای دیگر پذیرفته است. مثل آنچه که در باب حقیقت علم گفته است. اینکه حقیقت علم از سنخ وجود است این را خود صدرها در مواردی گفته است. چطور حاجی در منظومه از یاد برده و نقدی به کلام متوسط صدرها کرده است و کلام نهایی صدرها را گویا ندیده است و آن کلام نهایی را به نام خود گفته و حال اینکه کلام از صدرها است.

البته این‌گونه مسائل زندگی حاجی را خدشه‌دار نمی‌کند. حاجی نوری بود که در شرق کشور ایران درخشید و هنوز دارد نورافشانی می‌کند. مرقد او مرقد مبروکی است. زندگی او زندگی مبارکی است. بسیار پرکار، اهل قلم، اهل نظم، اهل نثر، اهل تقوا، اهل زهد، پاک و اهل کرامت که امید است طلاب ما، حوزه‌های ما در چنین فضایی بتوانند زیست کنند و اگر مثل حاجی خروجی نمی‌دهند بتوانیم در همان راه در حوزه‌ها حرکت کنیم.

بار دیگر سالروز مرحوم حاج ملاهادی سبزواری اعلی‌الله‌مقامه را گرامی می‌داریم. من دوست داشتم آخر این برنامه مقداری از اشعار ساقی‌نامه حاجی را بخوانم. این تکبیت را تقدیم می‌کنم در آخر ساقی‌نامه از زبان حال همه نسبت به خدای متعال؛

نخستین ز آیشش پاک کن      پس آنگاه منزلگهش خاک کن ۴

خدایا تا ما را نیامرزیدی و به مقامات نرساندی از این دنیا مبرا!  
دوباره سالروز شهادت امام همام موسی بن جعفر (علیهماالسلام) را خدمت همه سروران به خصوص خدمت  
ولی نعمتمان فرزندان او، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام حی حاضر ناظر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه  
الشریف) تسلیت عرض می‌کنم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»



## فهرست منابع

۱. امین، محسن، و امین، حسن. ۱۴۰۳. أعيان الشيعة. ۱۲ ج. بیروت - لبنان: دار التعارف للمطبوعات، ج ۷، ص ۴۲۱.
۲. سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹. شرح المنظومة (تعليقات حسن زاده). ۵ ج. تهران - ایران: نشر ناب، ج ۲، ص ۶۳.
۳. میر داماد، محمد باقر بن محمد، جهانبخش، جویا، و پوستین دوز، سمیرا. ۱۳۸۵. دیوان اشراق. ۱ ج. تهران - ایران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ص ۲۹.
۴. سبزواری، هادی بن مهدی، عطایی رویانی، حسن، و علوی مقدم، محمد. ۱۳۸۳. دیوان اشعار حکیم سبزواری «اسرار». ۱ ج. سبزوار - ایران: ابن یمین، ص ۱۵۹.